

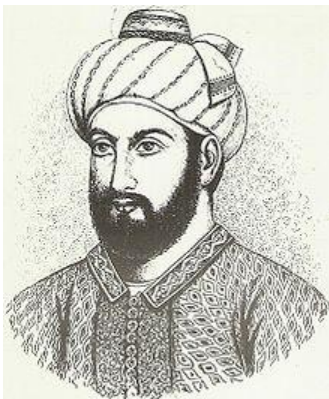


۲۰۱۳/۰۱/۱۸

دوکتور محمد اکبر یوسفی

تحریف و جعل تاریخ جفاء و اهانت به انسانیت است! (بخش سوم)

وقتی به گذشته نظر اندازیم، افغانستان، با صراحت بیشتر پس از مرگ تیمورشاه، پسر احمدشاه درانی مسمی به احمدشاه بابا، مؤسس دولت پادشاهی افغانستان در سال ۱۷۴۷م، که بعضاً به آن «افغانستان» می نامند، توجه بیشتر قدرت های بزرگ جهانی وقت را بخود جلب نمود. پس از ایجاد دولت پادشاهی توسط احمد شاه ابدالی، در مدت نسبتاً کوتاه، این دولت نو تأسیس، در تحت شرایط آنزمان، به «امپراتوری» مبدل گردید. از مرگ تیمورشاه ۲۲۰ سال می گذرد. موصوف که القاب و مقام حاکمیت را از «برکت» فتوحات پدر تصاحب گردید، در زمان «حیات»، جانشین خود را از بین «۲۳ تا ۲۴» پسر از «خانم های متعدد» تعیین نموده بود. اینرا هم می دانیم که «پایتخت» را از «قندهار» به «کابل» انتقال نموده است. دوره پادشاهی او بر طبق منابع «انترنتی»، از ۱۶ اکتوبر ۱۷۷۲م، بعد از وفات احمد شاه بابا، الی ۱۸ ماه می ۱۷۹۳م، قریب ۲۱ سال دوام داشته است.

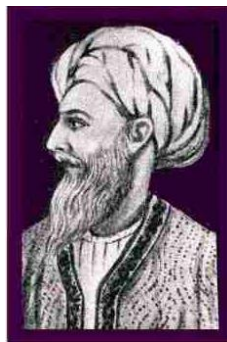


عظیمت تیمورشاه، نازی شهنشا، افغان (۱۱۸۷ هـ.ق)
S. M. Timour Shah Empereur Afghan (1773)

درین سالها، «جنبش های» سیاسی و تحولات بنیادی اقتصادی-اجتماعی، پروسه صنعتی و «مودرنیزیشن» یا تجدد در همه ساحات حیات اجتماعی، در قاره اروپا، به شدت قابل محسوس جریان داشته است. چنانچه در سال ۱۷۹۱م، دو سال قبل از مرگ تیمور شاه، «مجلس ملی» فرانسه قانون «پادشاهی مشروطه» را بتصویب رسانیده است. قابل تذکر است، که خانواده تیمور شاه (نواسه محمد زمان خان ابدالی، از قوم «سدوزائی» مربوط شاخه «پوپلزائی»، از قطار اقوام «درانی»)، در جمله سران قوم خود، صاحب عالیترین مقام رهبری بوده اند. این خانواده قبلاً در ادوار طولانی قبل از «تأسیس» دولت پادشاهی احمد شاه بابا، در مناسبات «قومی» وقت، در نفوذ و مقام «رهبری قومی» مشابه با «شهبازده های کوچک محلی» در بین اقوام «ابدالی» شهرت داشته است، امپراتوری های وقت، از طریق آنها، بر قلمرو آنها طی قرارداد ها، کسب نفوذ می نموده اند. با استقرار «پادشاهی» و متعاقباً «امپراتوری»، این خانواده خود را بر طبق «معمول» وقت و زمان، از رگ و ریشه «شاهانه» یا از سلسله و «نسل» شاهی، یا شهبازده، پادشاهی خود را «میراثی» می دانسته اند. با چنین طرز تفکر و مناسبات سیاسی، طوریکه قبلاً نیز، تذکار یافت، بعد از مرگ تیمور شاه، خانه جنگی و نخست مقابله بین پسران او آغاز یافت. در روزهای اول، پس از مرگ پادشاه، بقول این منبع پنجمین «پسر» او، «شاه زمان» از جمله «۲۳ تا ۲۴» پسر، بر تاج و تخت نشست، که توافق کامل «برادران» را با خود نداشت. تفصیل وقایع تاریخی، در منابع بی شمار موجود است، درین نوشته از تفصیل صرف نظر می گردد، فقط بخاطر تمرکز فکری و یاد آوری، تذکار یافته است. اینرا هم می دانیم، که در زمان «تأسیس» «پادشاهی» افغانستان تحت «قیادت» احمد شاه «ابدالی» سران «اقوام» دیگر «ابدالی» و غیره «گروپ های» اجتماعی، نیز نقش داشته اند، چنانچه در عصر و زمان «احمد شاه ابدالی»، نام های «حاجی جمال خان» از شاخه «بارک زائی» اقوام درانی و «نور محمد خان» (نورزائی) و غیره یاد شده است. «پاینده محمد خان»، پسر «حاجی جمال خان» بارکزائی»، یکی از وزرای برجسته در زمان تیمورشاه، محسوب گردیده، همچنان



عظیمت شاه زمان (۱۲۰۷ هـ.ق)
S. M. Shah Zaman (1739)



د پایو شمیره: له ۱ تر ۴

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنې دلیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

برخوردار از نزدیک ترین روابط و اعتماد، با تیمور شاه بوده است. از جمله خانم های او هم، یکی از آنها «سدوزائی»، مادر سلطان احمد خان، مشهور به سلطان احمد خان طلائی، بوده است. حاجی جمال خان بارکزائی،



پدر پاینده محمد خان، در جرگه «مؤسس» دولت پادشاهی افغانستان، تحت قیادت احمد شاه «ابدالی» از «بزرگترین» قوم «درانی» آنوقت نمایندگی می نموده است. (تصویر سمت چپ، صفحه قبل) درین جرگه مقام برجسته داشته است. قتل پاینده محمد خان توسط «شاه زمان»، علاوه بر «خانه جنگی های»، فرزندان «تیمور شاه» بر سر «تاج و تخت»، اوضاع داخلی کشور را در آنزمان، به کمکش ها و «بحرانات» وسیع و «عمیق» روبرو ساخت. از روی منطق، قدرت های بزرگ جهانی وقت، حتماً ازین «منازعات» داخلی و دلچسپی ها باید استفاده کرده باشند. دیری نگذشت که شاه زمان خود، در سال ۱۸۰۰م، در حال فرار توسط افراد برادرش دستگیر و «کور» گردانیده شد. پس از آن، با قتل وزیر فتح محمد خان، توسط «شهباز کامران»، پسر شاه محمود، «نواسه تیمور شاه»، خاندان «سدوزائی»، در حالیکه بتدریج کنترل «قلمرو های امپراتوری» را از دست می دادند، آغاز مرحله سقوط سلطنت خود را برنامه ریزی نمودند. در

پروسه سقوط پسران پاینده محمد خان و نواسه های او در رأس قوم «بارکزائی»، نقش اساسی داشته اند، چنانچه انتقال قدرت هم از خاندان «سدوزائی»، به خاندان نامبرده انتقال نموده است. (تصویر سمت راست از وزیر فتح محمد خان پسر پاینده محمد خان و نواسه حاجی جمال خان، بارکزائی، مانند تصاویر فوق از منابع «انترنت گرفته شده است».)

بعد از قریب ۴ دهه، به ادامه اینگونه رقابت ها، بین برادران، طوریکه «کرونولوژی» های حوادث نشان می دهد، برتانوی ها توانستند، مجرا های نفوذ را درین قلمرو، در قدم اول، بکمک و بنابر علاقمندی های «شاه شجاع» در یابند و در سال «۱۸۳۹م»، «جنگ اول افغان - انگلیس» را براه اندازند و «شاه شجاع» را بر «تاج و تخت برگردانند»، که مدت زیادی برای «دست نشاندن»، دوام نمود.

قابل یاد آوری است، که در دوره های «سه جنگ» افغان-انگلیس، در خاک و حریم افغانها، از نگاه تشکیلات سیاسی - اداری، در تحت شرایط، خیلی پیچیده صورت گرفته است. بعضاً حرکات «آنی» با خشم مردم، بدون کنترل و رهبری دقیق «تشکل های پارتیزانی»، یا «مجاهدین مدافع مردم» و رهبران قومی بوقوع پیوسته است.

حدسیات در هجو موارد، معقول شمرده نمی شود. اینرا هم باید در نظر گرفت که، بعضاً در حالی صورت گرفته است، که مردم، از تأثیرات فشار ظالمانه «ببیگانه»، خاصاً «کلونیالیسم انگلیسی» در خاک و وطن خود و بعضی از «پادشاهان دست نشاندن»، به تنگ می آمده اند، قوانین و نورم های معین دولتی یا هیچ وجود نداشته است و یا ناقص بوده، در محافل محدود، ممکن تا حدی با خیر بوده باشند. مگر بیاد نداریم، که عنوان مثال «جنبش روشانی» قریب یکصدسال به مبارزات «آزادیخواهانه» علیه «مغل» ادامه داده، «اداره جامعه» موفق به تشکیل، دولت «دائمی» نگردید. تمام بخش های «عمده» نظم اجتماعی را در مطابقت با مقررات «عنعنوی قومی» به پیش می برده اند. در چنین حالات، یعنی جریان «جنگ اول افغان و انگلیس» می تواند مشابه با «سانحه ها»، «فاجعه ها» و «مصیبت» ها و حتی «جنایات توسط اجنت ها»، بوقوع پیوسته باشد، که اسناد دقیق هم در مورد وجود نداشته باشد. بناءً معقول آن خواهد بود، تا به «حوادث تاریخی» بعنوان «حادثه» تاریخی، آنطوریکه واقع شده است، آشنائی حاصل نمایم. اینکه چه درسی از آن می آموزیم، ممکن موقف واحد نیابیم. اما، اینکه آن حوادث را از دید و تجارب بشریت در ۱۷۱ سال بعد از آن در قالب «قوانین بین المللی» امروز بیندازیم، باید جوانب علمی و مسلکی را هم در نظر بگیریم. حقوق دانان تکیه کلام معروفی دارند، می گویند، تصویب هر قانون به زمان «مابعد» قابل تطبیق است، نه به «ماقبل». به هر صورت هر ترشح «ذهنی» حتماً درست نخواهد بود.

جای شک نیست که در رابطه با وقایع تاریخی، منابع و توضیحات متعدد وجود دارد، نویسنده این مطلب هیچگاه خود، مدعی بر درست و نا درست بودن، محتوای رو نویس ها، از صفحات تاریخ نمی باشد. فقط آنچه را که از منابع دریافت می دارد، جهت مطالعه هموطنان تقدیم می دارد، به امید اینکه هر هموطن خود حق و صلاحیت

قضایوت و دریافت تصویر از گذشته وقایع تاریخی کشور، بدست خواهد آورد. نزد نویسنده، تفکیک میان «رویداد» های تاریخی و «متون تبلیغاتی» سیاسی دارای اهمیت میرم می باشد.

چنین بنظر می رسد که ممکن در «جنگ اول افغان - انگلیس» وقایع وخیم تر صورت گرفته باشد، بدون اینکه بخود حق دهم که در باره وقایع آنوقت، تحلیل و نظر خاصی را ارائه نمایم، فقط تا حد دسترسی به منابع، نتایج مطالعات علمای دیگر را تقدیم میدارم. برای همجو موفق، نیازمندی مطالعات وسیع همه جانبه و کار «تیم های» مجرب دانشمندان بخش های مختلف علوم را ایجاب می نماید. ترشحات «ذهنی» احساساتی بی پایه را، به ضرر انسان و انسانیت می دانم. توجه خوانندگان محترم را به سند تاریخی «تحقیقاتی» محقق، «نافتولا خالفین» (Naftulla Halfin)، داکتر علوم تاریخ، تحت عنوان «مبارزات مردم افغانستان بخاطر استقلال علیه استعمارگران انگلیس!» که ترجمه سند نخست در چند بخش بدست نشر سپرده شده است و بعد از توحید بخش ها تجدید نظر صورت گرفته است. منبع ترجمه نشر شده، «پورتال افغان جرمن آنلاین» بوده، بتاریخ ۲۰۱۲/۱۰/۱۷ بدست نشر سپرده شده است. توجه به این سند ممکن عاری از معلومات نباشد.

جهت تسهیلات بیشتر، «لینک» آنرا خدمت خوانندگان محترم، تقدیم می دارم:

http://www.afghan-german.net/upload/Tahlilha_PDF/yosufi_m_a_mobarezat_mardom_baray_esteqlal.pdf

از آنجائیکه درین اواخر باز تبصره های گرم، روی بخشی از وقایع در «جنگ اول افغان و انگلیس» ذهن برخی ها را بخود مصروف ساخته است، عاری از مفیدیت نخواهد بود، هرگاه نتایج تحقیقات «نافتولا خالفین» را از نظر بگذرانید. برای سهولت به دوستانیکه ممکن فرصت مطالعه مکمل «سند» را نداشته باشند، یک بخش کوتاه آنرا، درینجا نقل می گردد:

« درماه اپریل ۱۸۳۹م، قوای وقت انگلیسی پایتخت قدیمی افغانستان، قندهار را اشغال نمود. در آنجا، شجاع الملک «با ویلیام هی مکناگتن» (William Hay Macnaghten)، که عملیات برتانوی ها را برای اشغال افغانستان، رهبری می نمود، به توافقنامه یی دست بردند، که بر مبنای آن، به قوای اشغالگر اجازه اقامت دائمی رابخشیده، بالمقابل او اختیار تاجگذاری را بر سر خود کمائی کرد.

در ماه جولای ۱۸۳۹ م، اشغالگران به اقدام دیگری دست بردند، با خیانت برخی از فیودالان و عدم سازماندهی مقاومت، سنگر مستحکم غزنی را در دست گرفتند. در ماه اگست وارد کابل شدند. دوست محمدخان به سمت شمال فرار اختیار کرد، تا به جمع آوری قوا بخاطر مقابله با متجاوزین، پردازد. بحیث حکمران پایتخت، «برنس» مقرر گردید. در مهمترین شهر های افغانستان، «گارنیزیون های» انگلیس ساخته و جای به جای شدن چنین بنظر می رسد، که گویا لندن به هدف خود نائل آمده است. تاج و تخت افغانستان را یک دست نشانده انگلیس تصاحب گردید، طوریکه سیاست داخلی و خارجی آن کاملاً تحت کنترل برتانیه کبیر قرار داشت. شجاع الملک حیثیت دانه شطرنج را داشت که در اختیار نماینده فوق العاده به رتبه وزیر، مکناگتن بسر می برد. اما این پیروزی جز یک تخیل چیزی دیگری نبود. مردمان آزادیخواه افغانستان، قصد نداشته اند تا در برابر حکمروایان استعماری سر تسلیم فرود آورند. درسر تا سر کشور مقاومت بطور روز افزون اوج می گرفت. دهقانان و کسبه کاران، بعد از حمله ناگهانی دشمن قوی، دوباره بیدار شدند، دست به اسلحه بردند، واحد های پارتیزانی را تشکیل دادند و بر مسیر ارتباطی دشمن و مراکز نظامی آن، هجوم می بردند. شجاع الملک به هیچصورت از عزت برخوردار نبوده است. حاکمیت او طوریکه بعد از آن یک محقق تاریخ افغان، احمد علی کهزاد، می نویسد: می تواند در حقیقت فقط بحیث اشغال انگلیسی افغانستان، تعریف گردد. به هر یک روشن بود، که کشور توسط یک پادشاه منفور، بکمک قوای خارجی اداره می شد، مردم علاقمند بوده اند، تا نفرت و انزجار خود را نسبت به آن ابراز نمایند. سیاست غارتگرانه مداخله گران، که با نابودی، چور و چپاول ناشی از جنگ، توأم بوده، گرسنگی، شیوع امراض ساری، به حیات هزاران انسان خاتمه می داد، همه این وقایع، نفرت و کینه مردم افغانستان را علیه دشمن تحریک می نمود در تابستان سال ۱۸۳۹ م، مردم ولایت قلات قیام کردند. در «سپتمبر» بین کابل و غزنی یک قطار بزرگ برتانوی از بین برده شد. در آغاز سال ۱۸۴۰م یک گروه از قیام کنندگان، راه قندهار - کابل را نیز قطع نمودند. گروه دیگر «گارنیزیون» قلات را منهدم ساختند. در تابستان ۱۸۴۰ م قوت هائیکه علیه متجاوزین، به مبارزه دست برده بودند، کسب نیرو و ثبات از خود نشان میدادند و از حملات هرچه مؤثر تر گزارش می یافت. در «سپتمبر» ۱۸۴۰م، قوای مدافعین مردم، تحت رهبری دوست محمد خان، در دره های پروان، واقع در فاصله ۷۵ «مایلی» شمال کابل، پایتخت کشور، به «بریگاد» تحت فرماندهی جنرال «زاله» یا «ساله» (Sale)، شکست سنگینی وارد آوردند. لیکن امیر دوست محمد خان، مجبور شده بود، تا خود را به انگلیس ها، تسلیم

د پانوی شمیره: له ۳ تر ۴

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پادونه: دلپکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

نماید، که او را به هند اعزام داشته و در آنجا، در قید خود نگهداشتند. وطندوستان افغان، به مبارزات خود ادامه داده اند. مبارزین بعد از آن توسط پسر امیر، بنام محمد اکبرخان رهبری می گردیده اند.

در زمستان و آغاز سال ۱۸۴۱ م، جنگ های شدید بین پارتیزانها و قوای اشغالگر گزارش می یافت. در بسیاری شهر ها، بتاريخ « ۲ نومبر » ۱۸۴۱ م، کابل قیام کرد. باشندگان آن، به کمک مردم دهات اطراف شهر، محل سکونت حکمران کابل را ویران و « ای. برنس » را کشتند، جلو گارنیزيون « انگلیسی را که در شیرپور واقع بوده است، گرفتند. قسمت اعظم اردوی شجاع الملک، به صف قیام کنندگان پیوستند. مکناتن، که در جهت ایجاد تفرقه و درز در صفوف وطندوستان و مدافعان افغانستان بوده است، با ضرب گلوله اکبر خان از پای در آورده شد. بتاريخ اول جنوری ۱۸۴۲ م، قوای اشغالگر که در مرکز کابل جای بجای شده بودند، تسلیمی یا « کپیتولیشن را پذیرفتند. تحت ضربات مدافعین مردم افغانستان، قوای نظامی ۱۵۰۰۰ نفری انگلیس، عقب نشینی را بسوی جلال آباد در پیش گرفتند. اما فقط یک فرد آن، بنام داکتر برایدن (Dr. Bryden) ، نیم جان به جلال آباد رسید. در ماه اپریل ۱۸۴۲ م، شجاع الملک خائن در کابل کشته شد.

از هم پاشیدن نظامی -سیاسی حاکمیت استعماری در افغانستان، در تمام مشرق زمین انعکاس بزرگی را به جای گذاشت. حکومت انگلیس می خواست اقدامی را در پیش گیرد، تا بر «پرستیژ» آن بیفزاید، تصمیم اتخاذ نمود، تا به خاطر یک عمل «انتقامجویانه» اردو ای راعلیه کابل بفرستد. در تیرماه سال ۱۸۴۲ م قوای انگلیسی از قندهار و جلال آباد بسوی کابل سوق داده شد و در مسیر همه چیز را به آتش زدند، اما جرأت قبول خطر یا «ریسک» توقف و اقامت را به خود ندیده اند. پس از چنین «عمل جزائی»، دوباره برگشتند. همزمان دوست محمد خان از بند رها گردید. در آغاز ۱۸۴۳ م، بار دیگر بر تاج و تخت نشست...» وقایع «جنگ های اول، دوم و سوم» «افغان- انگلیس»، نشان می دهد که «قدرت» بزرگ آنزمان در بخش «عوامل خارجی» با تناسب متفاوت، بر پروسه «دولت سازی» یا بهتر بگوئیم، بر «پروسه ملت سازی» اثرات سنگین منفی داشته است، که مناسبات داخلی، مقابله های «سرداران» بر سر «سلطنت» و همچنان مناسبات اقتصادی اجتماعی آنوقت، بی اثر نبوده است. ارزیابی علمی این مراحل، را باید با چنان دقت انجام داد، که برای هر خواننده مورد، حیث یک معلومات مستند، قابل قبول باشد. این در صورتی ممکن است، که تا حد ممکن، تصویرحاصله از تحلیل وقایع وقت، به حقیقت نزدیک باشد. ممکن «حقیقت مطلق» به نسبت «احتمال تلفات معلومات» بدست، نیاید.

پایان

د پانو شمیره: له ۴ تر ۴

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکنی د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په څیر و لولئ